



پیغام عشق

قسمت هزار و پانصد و نود و پنجم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۶ گنج حضور، بخش دوم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۴۹

من پیش از این می خواستم گفتارِ خود را مشتری

واکنون همی خواهم ز تو، کز گفتِ خویشم و آخری

*و آخری: دوباره بخری.

من پیش از این همیشه با پندار کمال حرف می زدم تا مردم بیایند به حرف های من گوش بدهند و وظیفه خودم می دانستم که آن ها را هدایت کنم، عیب های شان را نشان شان دهم و آن ها را راهنمایی کنم؛ درحالی که من ذهنی داشتم اما خداوندا، اکنون من از تو می خواهم که از گفتار من ذهنی ام مرا بخری و آزاد کنی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۴۹

بت ها تراشیدم بسی، بهر فریبِ هر کسی

مستِ خلیلم من کنون، سیر آمدم از آذری

من هر لحظه در ذهن خود بت تراشیدم، برای فریب مردم به صورت یک نقشی بلند شدم و خودم را به آن ها فروختم. می خواستم دیده شوم تا همه مرا قبول داشته باشند و خردمند و عاقل به نظر بیایم اما اکنون که فضا را گشوده ام، مست خلیل شده ام و مثل او می گویم من «آفلین را دوست ندارم»؛ یعنی فهمیدم که باید مرکز من را از بت ها و چیزهای ذهنی گذرا خالی کنم و دیگر برحسب من ذهنی که در زمان مجازی ست کار انجام ندهم.

نکته ۱: ما باید شناسایی کنیم و بگوییم من تأیید و توجه نمی خواهم، لازم نیست کسی به من بگوید که آدم مهمی هستم، نمی خواهم بت بتراشم و هر لحظه یک چیزی را برای فریب دادن به مردم نشان بدهم.



نکته ۲: هر چیز ذهنی که در مرکزتان جلوه می‌کند، هرچقدر هم که زیباست، آن خدا نیست. ما باورها و زمان‌ها و مکان‌ها را پرستش می‌کنیم، طبق آن‌ها امروز باید گریه کنیم و فردا باید جشن بگیریم اما باورها، زمان‌ها و مکان‌ها خدا نیستند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۴۹

گر صورتی آید به دل، گویم برون رو ای مُضِل

ترکیب او ویران کنم گر او نماید لَمْتَری

*مُضِل: گمراه‌کننده

*لَمْتَری: فربه‌ی، تنومندی

اگر من ذهنی یک صورت، یک نقش و یا یک وضعیتی را به مرکز من هل بدهد، به او می‌گویم ای گمراه‌کننده، از مرکز من برو بیرون. حتی اگر زور بگویدی، تنومندی کند و با متوسل شدن به شهوت و حرص بخواهد حتماً چیزی را به مرکز من بیاورد، من با فضاگشایی ترکیب آن را ویران می‌کنم و بهم می‌ریزم. [زیرا ترکیب آن چیزی نیست غیر از چند الگوی فکری پشت‌سرهم، همانیدگی، باور و درد. پس من این درد و رنجش‌ها را با شناسایی و بخشش می‌اندازم. درست مثل این که یک تکه آهن داغ در دستانم باشد، فوراً آن را می‌اندازم و آزاد می‌شوم. شناسایی مساوی آزادی‌ست.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۸۹

با حضور آفتاب باکمال

رهنمایی جُستن از شمع و دُبال

*دُبال: فتیله، فتیله شمع یا چراغ

با حضور نور زندگی و با وجود این که این لحظه انسان می‌تواند فضاگشایی کند، از عقل کل کمک بگیرد و زندگی به صورت آفتاب از مرکزش بدرخشد، راهنمایی و کمک گرفتن از شمع و فتیله چراغ من ذهنی اشتباه است.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۹۰

با حضورِ آفتابِ خوشِ مَسَاغِ

روشنایی جُستن از شمع و چراغ

*خوشِ مَسَاغِ: خوشِ رفتار، خوشِ مدار

با وجود آفتاب خوش رفتار، یعنی خداوند که دائماً می درخشد، نور، گرما و لطف دارد و انسان می تواند با فضاگشایی او را به مرکزش بیاورد، فضا بندی و کمک گرفتن از من ذهنی که چراغی است که نیاز به نفت و فتیله دارد و دود می کند اشتباه است؛ زیرا سبب می شود انسان در فکرهايش گم شود.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۹۱

بی گمان ترکِ ادب باشد ز ما

کفرِ نعمت باشد و فعلِ هوا

سبب سازی و چیدن علت و معلول ها در ذهن، بی گمان ترک ادب، کفر نعمت، فعلِ من ذهنی و از روی هوایِ نفس است. [زندگی می گوید از من و هشیاری نظر استفاده کن ولی ما خرد کل را کنار می گذاریم و می گوییم من می خواهم با عقل من ذهنی زندگی ام را درست کنم، پس تو هم به سبب سازی من توجه کن و طبق سبب سازی های من اتفاقات را پیش ببر.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۲۸

شهرِ ما فردا پُر از شکر شود

شکرِ ارزان است، ارزان تر شود



اگر ما با فضاگشایی به صورت فردی و جمعی خداوند را به مرکزمان بیاوریم، شهرِ تنمان و همچنین روی زمین پر از شیرینی و شکر می‌شود. شکر ارزان است، روزبه‌روز هم ارزان تر و فراوان تر می‌شود؛ زیرا همه می‌فهمند شیرینی، شادی و آرامش اصل است و اضطراب، استرس، غم و هیجانات من‌ذهنی اصل نیست.

«بیت هندسی»

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۸۰

مرغِ جذبه ناگهان پرد ز عَش

چون بدیدی صبح، شمع آنگه بکش

*عَش: آشیانه پرندگان

اگر انسان با مراقبه ایات مولانا را تکرار کند تا بیت در او زنده شود، به این‌که دیگران روی خود کار می‌کنند یا نه کاری نداشته باشد، بهانه‌های ذهنی نگیرد بلکه حواسش به خودش باشد، همانیدگی‌هایش را شناسایی کند و بیندازد و از جنس آلت شود، در این صورت ناگهان خداوند او را جذب می‌کند و او به‌عنوان امتداد خداوند از آشیانه ذهن و همانیدگی‌ها می‌پرد؛ پس اگر علائم صبح را دیدی، متوجه شدی وصل پیش آمد و در حال زنده شدن به خداوند هستی و آفتاب زندگی در حال طلوع کردن از مرکز است، در این صورت شمع من‌ذهنی را بکش؛ یعنی دیگر از سبب‌سازی‌های آن استفاده نکن.

«بیت هندسی»

نکته: وقتی شما به‌سوی زندگی جذب شدید، دیگر همانیدگی‌ها و حرف‌های مربوط به آن‌ها روی شما اثر ندارد؛ مثلاً اگر پول شما زیاد یا کم شود نه خوشحال می‌شوید و نه غمگین.

قرآن کریم، سوره حجر (۱۵)، آیه ۹۹

«وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»

«و پروردگارت را پرستش کن، تا یقین (مرگ) تو را دررسد.»

توضیح آیه:

«یقین» همان مرگ نسبت به من ذهنی و تبدیل شدن به حضور و جنس اصلی انسان است، یعنی جنس اصلی ما خودش را به ما نشان می دهد و ما از جنس او می شویم و در مرکزمان تغییر جنسیت می دهیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۸۱

چشم‌ها چون شد گذاره، نورِ اوست

مغزها می بیند او در عینِ پوست

* گذاره: آنچه از حد درگذرد، گذرنده

وقتی که انسان از جنس زندگی شود، چشم‌ها با فضاگشایی از سطح نفوذ کند، از تفاوت‌ها گذر کند و هشیاری را در همه چیز ببیند، بدان که آن نور، نور خداوند است که مغز یعنی زندگی را در درونِ پوست یعنی من ذهنی می بیند.

«بیت هندسی»

نکته: اگر به زندگی زنده شویم، من ذهنی را در انسان‌ها می بینیم و متوجه می شویم که چه بلایی سر آن‌ها می آورد، وقتی حرف می زنند مشخص می شود که چقدر لغزش دارند و قوانین زندگی را زیر پا می گذارند و راه‌هایی را می روند که به خودشان لطمه خواهند زد؛ با کمک ابیات مولانا می توانیم انسان‌ها را به صورت زندگی ببینیم و همچنین آن من ذهنی منحرف کننده و اشتباه کننده را نیز در آن‌ها ببینیم.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۸۲

بیند اندر ذره خورشیدِ بقا

بیند اندر قطره کل بحر را

*بحر: دریا

در نتیجه در ذره یعنی در یک انسان که هنوز من ذهنی دارد، خورشید بقا را می بیند و متوجه می شود که هر انسانی این قوه را دارد که خداوند به صورت خورشید از مرکزش طلوع کند. درست است که او به علت منقبض بودن در حال حاضر یک قطره است ولی وقتی که فضا در درونش باز شود و همانیدگی هایش را ببندازد، به بی نهایت خدا تبدیل می شود و می تواند همه اقیانوس یکتایی را در او ببیند.

«بیت هندسی»

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۲۰

چه شکر فروش دارم که به من شکر فروشد

که نگفت عذر روزی که برو شکر ندارم

خداوند شکرخانه ای است که وقتی آن را به مرکزمان می آوریم هر لحظه به ما شکر می دهد و حتی یک لحظه هم نمی گوید که زیادی شکر گرفتی، من شکر و شادی بی سبب ندارم و تمام شده؛ بلکه هرچقدر که از او شیرینی، شادی، آرامش و گشایش بگیریم، هرچقدر بیشتر به جنس او تبدیل شویم او خوشحال تر می شود. [این تقصیر ماست که از خداوند شکر و شادی نمی گیریم، زیرا مرکز همانیده داریم، با دویی من ذهنی می بینیم و مرگ و یقین ما فرانسیده است.]

«بیت هندسی»



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۳۵

در هر آن کاری که میل استت بدان

قدرت خود را همی بینی عیان

در هر آن کاری که مطابق میل من ذهنی توست و برای انجام آن احساس قدرت می کنی، می گویی که «من قدرت دارم و این انتخاب من است.»

نکته ۱: یکی از چیزهایی که ما با آن همانیده هستیم و از طریق پندار کمال و ناموس فشار زیادی به ما وارد می کند این است که بگوییم «حق با من است.» و اگر کسی بگوید حق با تو نیست ناراحت می شویم. ولی ما باید بگوییم اشکالی ندارد حق با من نباشد، من هم اشتباه می کنم. بنابراین خیلی خوب است که بینشمان را عوض کنیم.

نکته ۲: آیا شما می دانستید که انتخاب من ذهنی شما انتخاب زندگی نیست؟ آیا می دانستید انتخاب من ذهنی انتخاب نیست بلکه اشتباه است؟

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۳۶

در هر آن کاری که میل نیست و خواست

اندر آن جبری شدی کاین از خداست

ولی در هر کاری که به عنوان من ذهنی به آن میل نداری مثلاً بخشیدن رنجش، انداختن دردهایی مثل خشم، ترس، کینه و آوردن زندگی به مرکزت، خود را جبری نشان می دهی و می گویی دست من نیست، این کار خداست، خدا باید کمک کند.

نکته ۱: هیچ من ذهنی ای نمی خواهد خداوند را در مرکز قرار دهد زیرا آرامش و شادی و خرد پیدا می کند؛ من ذهنی می خواهد حماقتش را حفظ کند و درد به وجود بیاورد زیرا دردها سرمایه اش هستند. پس اگر من ذهنی ای دارید که نمی خواهد خدا را به مرکز بیاورد، شما به عنوان آلت این کار را انجام دهید.



نکته ۲: شما هر موقع دیدید دارید به صورت من ذهنی بلند می شوید باید هشیارانه خم شوید، بنشینید و بلند نشوید، دوتا دست هایتان را بگذارید روی شانه هایتان و فشار بدهید پایین، بگویید بنشین، بلند نشو، جبری نشو! و بدانید که بدبختی شما از خدا نیست.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۳۷

انبیا در کار دنیا جبری اند

کافران در کار عقیبی جبری اند

انبیا به کار دنیا نمی پردازند و می گویند ما از جنس خداوند هستیم، بنابراین چاره ای نداریم و نمی توانیم یک چیزی را از بیرون به جای خداوند در مرکز بگذاریم؛ ولی کافران زندگی را به مرکزشان نمی آورند، بلکه ذهن را می آورند و می گویند ما چاره ای نداریم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۳۸

انبیا را کار عقیبی اختیار

جاهلان را کار دنیا اختیار

انبیا در این لحظه از اختیاری که خداوند به آنها داده استفاده می کنند، فضا را می گشایند و خداوند را به مرکز می آورند. اما جاهلان از انتخاب و اختیارشان برای کار دنیا و آوردن چیز ذهنی به مرکزشان استفاده می کنند.

با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها

گوینده: لیلا



منابع: برنامه ۹۹۶ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۶ گنج حضور، بخش سوم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۹۸۲

گفت آن یعقوب با اولادِ خویش:

جُستنِ یوسف کنید از حدّ بیش

یعقوب به فرزندان خود که یوسف را گم کرده بودند گفت باید بیش از حد یوسف را جست‌وجو کنید. [یعقوب نماد خداوند و فرزندان نماد همهٔ مردم جهان هستند که یوسف یا اصل خود را با آوردن چیزها به مرکز و همانیده شدن گم کرده و از دست داده‌اند؛ بنابراین خداوند به همهٔ انسان‌ها توصیه می‌کند که یوسفی که در چاه همانیدگی‌ها پنهان شده را تا آن‌جا که می‌توانید و بیش از حد جست‌وجو کنید.]

قرآن کریم، سورهٔ یوسف (۱۲)، آیهٔ ۸۷

«يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ اَخِيهِ وَ لَا تَيَاسُوا مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ اِنَّهٗ لَا يَيَاسُ مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ.»

«ای پسران من، بروید و یوسف و برادرش را بجوید و از رحمت خدا مأیوس مشوید، زیرا تنها کافران از رحمت خدا مأیوس می‌شوند.»

توضیح آیه:

اگر پنجاه، صد یا هزار دفعه سعی کردید و یوسف یعنی اصل خودتان را پیدا نکردید، بالاخره اصل خودتان را در درون خودتان خواهید دید؛ شرطش این است که مأیوس و ناامید نشوید.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۹۸۳

هر حسِ خود را در این جُستن به جد

هر طرف رانید شکلِ مُستعد

*مُستعد: کسی که آماده برای کاری است، آماده، بااستعداد

تمام حس‌های خود را در جست‌وجوی یوسف و اصلتان که در درونتان است به کار ببرید، نه تنها از پنج حس و فکر، بلکه از آن حس دیگری که الآن نمی‌شناسید نیز به شکل مستعد یعنی با فضاگشایی و رانده‌مان بالا و بدون اتلاف انرژی استفاده کنید. [وقت تلف نکنید، انرژی خود را صرف مسئله‌سازی، دردسازی، دشمن‌سازی و مانع‌سازی نکنید و سؤال نپرسید بلکه همه وقت خود را صرف بیرون آمدن از ذهن کنید.]

نکته ۱: اگر شما می‌گویید که باید به سؤالات من جواب داده شود تا به خداوند زنده شوم، باید بدانید که من ذهنی‌تان این سؤالات را می‌پرسد که مانع ایجاد کند، این موانع مجاز و ذهنی هستند که شما خودتان ایجاد کرده‌اید. لازم نیست به هیچ سؤالی جواب دهید، سؤال از جنس ذهن است؛ درحالی که خداوند از جنس سؤال و جواب نیست.

نکته ۲: شما با مسئله‌سازی کار نکنید، شخصاً روی خودتان تمرکز کنید و بگویید من باید مواظب خودم باشم و درگیر مسئله، مانع، دشمن و درد نشوم، والسلام. کاری با جمع ندارم. ولی به عنوان این که بشناسید کار من ذهنی چیست، به جمع هم نگاه کنید که چکار می‌کند، چقدر پول صرف می‌شود که ما جنگ کنیم، ویران کنیم؛ بعداً چقدر سرمایه صرف می‌کنیم که این‌ها را دوباره بسازیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۴۵

عقل جزوی گاه چیره، گه نگون

عقل کلی ایمن از ریب‌المنون



*ریبُ الْمُنُون: حوادث ناگوار روزگار

عقل جزوی من ذهنی گاهی در بعضی از کارهای این جهان موفق می‌شود، مثلاً پولش زیاد می‌شود یا شغل خوبی پیدا می‌کند، و گاهی نیز سرنگون می‌شود و حوادث ناگوار و درد به وجود می‌آورد؛ اما عقل کلی که در اثر فضاگشایی به دست می‌آید از «ریبُ الْمُنُون» یعنی حوادث ناگوار و اتفاقات بدی که برنده شک هستند ایمن است. [کسی که من ذهنی دارد در این که می‌تواند فضاگشایی کند و از جنس خداوند شود شک دارد و اگر لحظه به لحظه با من ذهنی پیش برود زندگی اتفاقات بد را که برنده شک هستند برایش پیش می‌آورد تا شک را دور بیندازد.]

«بیت هندسی»

نکته: گذاشتن همانیدگی در مرکز و با عقل آن پیش رفتن سبب خواهد شد که اتفاقات ناگوار برای شما بیفتد. یک علتش این است که خداوند، نمی‌خواهد پس از ده دوازده سالگی با من ذهنی زندگی کنید. بنابراین شما نگوئید من آدم با چیزهایی که دارم همانیده بشوم و یک صورتی به نام من ذهنی از خودم بسازم، هرچه بیشتر دیده شوم، جلب تحسین کنم، پُر بدهم، بعد هم آخرسر بمیرم؛ این فایده ندارد، ما برای این مقصود به این جهان نیامده‌ایم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۴۶

عقل بفروش و هنر حیرت بخر

رَو به خواری، نی بُخارا ای پسر

عقل من ذهنی را بفروش و «هنر حیرت» بخر، یعنی فضا را باز کن تا عقل کل با «قضا و کُن فکان» زندگی‌ات را در درون و بیرون عوض کند، به طوری که آن قدر کارها منظم و خردمندانه پیش برود که قادر نباشی با عقل من ذهنی این تغییرات را توجیه کنی. ای کسی که روی خودت کار می‌کنی، به سوی کوچک کردن خودت و خوار کردن من ذهنی و عقلش پیش برو، نه به سمت درست کردن پارکِ ذهنی و آرایش کردن آن.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰

چون ز زنده مُرده بیرون می‌کند

نفس زنده سویی مرگی می‌تند

چون قانون خداوند که خودش از جنس زندگی ست این است که از ما به عنوان امتداد خودش مردگی من ذهنی را جدا کند و بیرون بپندازد، در نتیجه من ذهنی دائماً به خودش ضرر می‌زند، حول مرگ می‌تند و میل به نابودی دارد.

«بیت هندسی»

نکته ۱: برای من ذهنی یک برنامه‌ای نوشته‌اند و گفته‌اند خودت را نابود کن، برای همین است که انسان با من ذهنی در سی سالگی سرطان، معده‌درد یا مریضی‌هایی می‌گیرد که اصلاً علتش را نمی‌داند و در بیست سالگی افسرده و پژمرده و پُر از مسئله می‌شود.

نکته ۲: من ذهنی لحظه به لحظه با دید و عمل خودش، به خودش ضرر می‌زند ولی فکر می‌کند سود می‌رساند. مثلاً ما حسادت می‌کنیم، آرزو می‌کنیم یک نفر ورشکست و ذلیل شده موفق نشود، ولی ما بشویم و به چشم بباییم، اما همان ایده ما را بدبخت می‌کند. ما نفرین می‌کنیم نفرین برمی‌گردد ما را می‌گیرد. خشمگین می‌شویم و یک کاری را پیش می‌بریم، بعد می‌بینیم به ضرر ما تمام شد. پشت سر یکی توطئه می‌کنیم که او را زمین بزنیم، بعد می‌بینیم که برعکس شد، خیانت می‌کنیم می‌بینیم که به ما لطمه خورد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۱۰

عقلِ مازاغ است نورِ خاصگان

عقلِ زاغِ اُستادِ گورِ مردگان



«عقل مازاغ» یا خردی که تمام کائنات را اداره می‌کند هشیاری و نور چشم انسان‌های خاصی مثل مولانا است که لحظه به لحظه فضا را باز می‌کنند، چیزی را از ذهن به مرکز نمی‌آورند و چشمشان نمی‌لغزد که برحسب دردها و همانیدگی‌ها ببینند. اما «عقل زاغ» که نماد عقل من‌ذهنی‌ست به هر سو نگاه می‌کند و استاد این است که به انسان‌ها ضرر بزند، آن‌ها را افسرده کند، نسبت به زندگی بُکشد و در گورستانِ ذهن دفن کند.

نکته: «لغزش» یعنی آوردن یک چیزی از ذهن به مرکز و دیدن برحسب آن. «عدم لغزش» یعنی فضاگشایی لحظه به لحظه

قرآن کریم سوره نجم (۵۳)، آیه ۱۷

«مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى»

«چشم لغزش نکرد و از حد درنگذشت.»

توضیح آیه:

این آیه در مورد حضرت رسول است، ولی در مورد شما هم لحظه به لحظه کار می‌کند. شما باید ببینید که چشمتان دائماً با عدم می‌بیند؟ یا نه، یک چیزی را از ذهن به مرکز می‌آورید و با آن می‌بینید؟ اگر یک چیزی را از ذهن می‌آورید، چشمتان می‌لغزد و خطا می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۱۱

جان که او دنباله زآغان پرد

زاغ او را سوی گورستان برد



جانی که دنبال زاغان یا من‌های ذهنی می‌رود و از عقلی که می‌لغزد هدایت می‌خواهد، هر لحظه یک چیز ذهنی را به مرکزش خواهد آورد، در این صورت عقلِ زاغ که عقل لغزنده من‌ذهنی است، او را به سوی گورستان ذهن خواهد برد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۱۲

هین مدو اندر پی نفسِ چو زاغ

کاو به گورستانِ برد، نه سوی باغ

آگاه باش و به دنبال نفس یا من‌ذهنی مثل زاغ که از طریق همانیدگی‌ها می‌بیند و هر لحظه می‌خواهد یک چیزی را به مرکزت هل بدهد نرو؛ زیرا این من‌ذهنی با عقلش تو را به گورستان می‌برد نه به سوی باغ، یعنی باعث می‌شود چیزهای ذهنی به مرکزت بیایند و منقبض شوی. [اگر بخواهی به سوی باغ بروی، باید لحظه به لحظه فضاگشایی کنی و خداوند را به مرکزت بیاوری.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۲

نه تو اَعْطِینَاکَ کوثر خوانده‌ای

پس چرا خشکی و تشنه مانده‌ای؟

آیا تو آیه «کوثر را به تو عطا کردیم.» را نخوانده‌ای که نشان می‌دهد خداوند بی‌نهایت فراوانی‌اش را به انسان عطا کرده است؟ پس چرا منقبض، خشک، تشنه و پژمرده‌ای؟ چرا چیزها را به مرکزت آورده‌ای و این قدر تنگ‌نظر و محدوداندیش شده‌ای و خوشبختی را به دیگران روا نمی‌داری؟

«بیت هندسی»



قرآن کریم، سوره کوثر (۱۰۸)، آیه ۱-۳

«إِنَّا أُعْطِينَاكَ الْكَوْثَرَ.»

«ما کوثر را به تو عطا کردیم.»

«فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ.»

«پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن.»

«إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ.»

«که بدخواه تو خود اَبتر است.»

توضیح آیات:

منظور از «قربانی کن» یعنی قسمتی از من ذهنی‌ات را هر لحظه قربانی کن و «نماز بخوان» یعنی فضا را باز کن متصل بشو. همچنین بدخواه ما که همین من ذهنی ماست، «اَبتر و ناقص» است؛ یعنی وقتی ما فضاگشایی می‌کنیم، قدرتمان به‌عنوان امتداد خدا از من ذهنی که در زمان مجازی بوده و یک تصویر ذهنی است بیشتر است و ما هر لحظه که اراده کنیم می‌توانیم او را از بین ببریم، نیروی زندگی را در آن سرمایه‌گذاری نکنیم، حرف ننیزیم، فکر بعد از فکر نکنیم، فکر همانیده را بشناسیم و چیز ذهنی را به مرکزمان نیاوریم تا این من ذهنی متوقف شود.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۳

یا مگر فرعون‌ی و کوثر چو نیل

بر تو خون گشته‌ست و ناخوش، ای علیل؟



✽علیل: بیمار، رنجور، دردمند

یا شاید تو ای علیل بیمار دل، مانند فرعون دارای من ذهنی و مرکز همانیده هستی و چیزهای ذهنی را به مرکزت می‌آوری که کوثر و بی‌نهایت فراوانی خدا برای تو که معدن زیبایی و شادی هستی، مانند رود نیل، خونین و ناگوار و تبدیل به درد، مانع، مسئله و دشمن شده‌است.

«بیت هندسی»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۴

توبه کن بیزار شو از هر عدو

کاو ندارد آب کوثر در کدو

✽عدو: دشمن

[هر موقع فضا بندی کردی و به صورت فرعون بلند شدی و ذهنت بدون ناظر شد،] توبه کن و با فضاگشایی به فضای یکتایی این لحظه که کوثر و فراوانی زندگی در آن جاری است بیا، و پرهیز کن از هر کسی که آب کوثر و فراوانی خدا را در کدوی درونش ندارد؛ یعنی فضاگشایی نمی‌کند، منقبض است، ذهنیت فراوانی ندارد و تنگ نظر است، و با دیدن بر حسب همانیدگی‌ها زندگی را به خودش و دیگران روا نمی‌دارد.

«بیت هندسی»

نکته ۱: شما با کسی که تنگ نظر و حسود است و من ذهنی دارد رفت و آمد نکنید، نه به این علت که می‌خواهید خودتان را بگیرید بلکه به این علت که این آدم روی شما اثر بد می‌گذارد.

نکته ۲: شما دائماً به من ذهنی تان نگاه کنید، من ذهنی از جنس فرعون است و نباید شما را که امتداد خدا هستید محدود کند، پس به هیچ وجه چیزی را از ذهنتان به مرکزتان نیاورید.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۴۱

هر کجا تابم ز مشکاتِ دمی

حل شد آنجا مشکلاتِ عالمی

*مشکات: چراغ دان

هر کجا انسان فضا را باز کند و مرا که یک گوهر روشن، یکتا و پر از جان هستم به مرکز بیاورد و من از روشنایی چراغ این لحظه ابدی به مرکز او بتابم، هم مشکلات عالم و هم مشکلات آن شخص حل خواهد شد.

«بیت هندسی»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۴۲

ظلمتی را کافتابش برنداشت

از دم ما گردد آن ظلمت چو چاشت

*چاشت: هنگام روز و نیمروز

حتی آفتاب بیرون هم تاریکی ذهن و همانیدگی‌ها را نمی‌تواند از میان بردارد و تبدیل به روشنی کند؛ اما اگر فضا باز شود، از دم ما تاریکی من ذهنی مثل روز روشن می‌گردد؛ یعنی انسان می‌فهمد که چه مشکلاتی ایجاد می‌کند، کجا دیدش می‌لغزد و چه اشکالاتی دارد که براساس آن‌ها تصمیم می‌گیرد.

«بیت هندسی»



با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۹۶ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق

